

قدرت عامل اصلي خشونت عليه زنان است

8 آذر 1403

قدرت اصلي ترين عامل براي بروز خشونت عليه زنان است. اين مهم نه تنها در عرصه خصوصي، بلکه در حوزه عمومي نيز به روشني قابل درك است.

ابراز قدرت تلاش براي نمايش و اعمال آن در کنار بهره‌گيري از ظرفيت فيزيكي وابسته به جنسيت، مهم‌ترين شاخصه بروز خشونت عليه زنان است. در نگاهی به تاريخ بشريت به روشني موضوع قدرت و نحوه و تلاش براي اعمال آن قابل مشاهده است، اما اعمال قدرت عليه زنان دایره وسيع تري دارد که شناخت آن مي‌تواند در پيشگيري و بروز آن ممانعت به عمل آورد.

آنجا که نيروهاي نظامي در عرصه نبرد با بارش بمبها و سلاحها گوناگون سعي در کشتار جمعي مردمان غيرنظامي مي‌کنند، زنان هستند که تاوان مي‌دهند؛

آنجا که در خانه همسر، برادر، پدر و... سعي در کنترل رفتار زنان دارند، اين زنان هستند که رنج مي‌برند؛

آنجا که در خيابان فضا براي عبور و مرور زنان محدود مي‌شود تلاش براي قدرت‌ورزي عليه زنان نمود پيدا مي‌کند

آنجا که نابرابري در فرصت‌هاي شغلي و محروميت زنان از منابع مالي و وابستگي آنها به مردان خانواده بيان مي‌شود، تلاش براي کنترلگري و اعمال قدرت بر آنان معنا مي‌يابد؛

آنجا که مردان خانواده به خود اجازه مي‌دهند که با ضرب و شتم به خواسته‌هاي خود برسند يا با تحقير و نادیده‌انگاري فضا را براي زندگي زنان محدود کنند، عينيت اعمال قدرت را بر آنها تعريف مي‌کنند؛

آنجا که فقر گسترده در ميان زنان رواج پيدا مي‌کند و آنها مجبورند براي ادامه حيات دست به تحقيرآمیزترین رفتارها بزنند، خشونت ناشي از گرسنگي بر آنها اعمال مي‌شود؛

به عبارت ديگر اعمال قدرت تنها فردي نيست، بلکه به صورت سيستماتيک با ابزارپنداري نسبت به زنان به امري شايع در ميان سياست‌ورزان قابل مشاهده است. تداوم جهان «قدرت‌ورز» به جهان «قدرت وابسته به جنس» به عارضه‌اي بلندمدت مبدل شده که نياز به بر هم ريختن اين نظم براي عبور از خشونت عليه زنان الزامي است.

در همين راستا برخي نظريه‌ها، خشونت را يك ابزار نظارتي تعريف کرده‌اند که بازتاب روابط نابرابر قدرت در جامعه و ضامن حفظ روابط نابرابر است. بر اساس گزارش سازمان بهداشت جهاني حدود يك سوم زنان ۱۵ ساله يا بالاتر، بين ۷۳۶ ميليون تا ۸۵۲ ميليون نفر، در زندگي خود نوعي خشونت جنسي يا جسمي را تجربه خواهند کرد. جمهوري دموکراتيک کنگو با ۴۷ درصد بيشترين ميزان را در ميان اين گروه سني در جنوب صحرای آفريقا داشته و پس از آن گينه استوایي ۴۶ درصد، اوگاندا ۴۵ درصد و ليبريا ۴۳ درصد قرار دارند. کمترین میزان خشونت در جنوب و شرق اروپا و آسیای مرکزی و شرقی مشاهده شده است. در انگلیس، ۲۴ درصد از افراد ۱۵ تا ۴۹ سال از سوي شريك زندگي خود مورد آزار و اذيت قرار گرفته‌اند. (1)

در اين ميان خودکشي يکصد زن به صورت دسته‌جمعي در سودان به دليل قتل مردان آن دهکده و ترس

از خشونت جنسي توسط نظاميان قابل تامل است؛ خشونت جنسي عليه زنان و دختران در جريان درگيريها و جنگها به صورت خاص چالشي بزرگ است كه بهطور مداوم ناپديده انگاشته ميشود. زنان و دختران سوداني از سن ۹ تا ۶۰ سال قرباني خشونت جنسي هستند؛ اين خشونت جنسي شامل تجاوز جنسي و تجاوز گروهی ميشود. جنگ سودان يکي از درگيريهاي بسيار خشونتبار جهان كه از جهات مختلفي ركورد رنجهاي ناشي از جنگ و درگيريهاي نظامي را در جهان شكسته است؛ اين جنگ براي زنان سوداني پيامدهايي داشته كه زندگي آنها را به شدت دچار بحران كرده است. (2)

در اين ميان جنگ غزه و لبنان و آوارگي و محروميت و رنج و گرسنگي و تعرضهاي گوناگون در کنار آوارگي و فقر، خانه به دوشي و تعرضهاي گوناگون در اوکراين انکارناپذير است؛ اين همه گستره خشونت عليه زنان را از خاورميانه تا عمق اروپا به نمايش درآورده است هر چند در قوانين جنگي به اين موارد اشاره رفته، اما حقيقت اين است كه جهان براي نفي خشونت عليه زنان هنوز در كشاكش قدرت برتري است حتي در خانه. همه اين موارد مويد تلاش براي نمايش قدرت و اعمال آن بر زنان است كه از نگاه صاحبان قدرت رسمي و غيررسمي ضعيف محسوب ميشوند و اعمال خشونت بر آنها امري عادي تلقي ميشود. چراكه آنها قدرت خود را داراي نوعي حقانيت ميدانند و چرخه طبيعي را نوعي تفسير ميشوند كه حقانيت وابسته به جنسيت است و مردان در اين امر مسووليت طبيعي دارند.

اين مهم دو اثر دارد؛



نخست آنکه اعمال‌کننده قدرت را در مقام حقانیت تعریف می‌کند. دوم آنکه این امر را تسری می‌دهد به کسی که به او اعمال قدرت می‌کند و او نیز در برخی موارد آن را پذیرا می‌شود و به نوعی الینه ذهنی برای او ایجاد می‌کند و اینجاست که مساله خشونت خانگی به امری عمومی و جدی تبدیل می‌شود. آن‌گونه که بسیاری از خشونت‌دیدگان در خانه حاضر به اظهار آن نیستند. این مهم به سه دلیل عمده صورت می‌پذیرد؛ نخست پذیرش قدرت وابسته به جنسیت و دوم ترس از قضاوت اجتماعی و سوم نداشتن امکان دادرسی و حق‌جویی، چراکه امر اعمال قدرت از سوی مردان به زنان در قالب خشونت ظاهراً گزاره‌ای پذیرفته شده معنی می‌شود؛ این مهم به خصوص در کشورهای در حال توسعه که رویکردهای سنتی نسبت به زنان در آن عادی‌سازی شده بیشتر قابل مشاهده است.

تسری این نگاه در طول تاریخ منجر به فجایع و درد و رنج زنان شده است و حتی کنفرانس‌های بین‌المللی و شورای امنیت و مجمع عمومی سازمان ملل هم نتوانسته این مسائل را حل کند، چراکه تا قدرت وجود دارد و کنترل نشده اعمال می‌شود خشونت چه در خانه، چه در خیابان، چه در آفریقا، چه در آمریکا و... زنان را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

به نظر می‌رسد جهان به دو قسمت مردانه و زنانه مبدل شده و حاکمان مردان هستند که باید در همه

زمینه‌ها اعمال قدرت کنند و زنان را در کنترل خود داشته باشند و از حقوق بشري و انساني محروم‌شان کنند. انواع اعمال قدرت و کنترل از رفتارهاي خانوادگي تا معاشرت با دوستان گرفته از تحصيل تا جست‌وجوي کار، از آغازگري جنگ‌ها و درگيري‌ها تا صلح‌هاي مسلح، از ضرب و شتم دختران و زنان در خانواده تا قتل آنها جملگي در جهان مردان حقانيت و مشروعيت دارد. از اين‌رو لازم است با نگاهی دوباره به تقسيم‌بندي نانوشته جهان‌ها تلاشي فراگير از سوي افکار عمومي جهان و سياست‌ورزان براي کاهش رنج و درد زنان که ناشي از خشونت وابسته به جنسيت است، صورت پذيرد و کنوانسيون‌ها و جلسات و کنگره‌ها با بازنگري بر آموزه‌ها به نوعي ديگر جهان را تعريف کنند که زنان و مردان را در قدرت برابر بدانند و مانع اعمال خشونت عليه زنان شوند، اين مهم موثر واقع نمي‌شود مگر آنکه قوانين کشورها به صورت جدي در مقابلۀ با اين پديده خطرناک تدوين شوند و جان و روح زنان را از خشونت دور کنند.

1- <https://www.khabaronline.ir/news>

2- <https://www.mizanonline.ir/fa/news>

زهرآ نژادبهرام- اعتماد